



خلع للعالمین

ترجمہ تین

واقفناکس النور من موضع التمدین

ترجمہ و تحقیق:

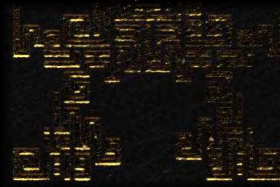
حیدر شجاعی



ابن قسّی الدسی

سنہ ۵۲۶ ہجری





کتابت
 کتابت
 کتابت



خلع النعلین ترجمہ متن

واقفیناس النورمن وضع النعلین

ابن قسّی المدنی

متوفی ۵۴۶ ہجری

ترجمہ و تحقیق: حیدر شجاعی

ویراستار: مہناز رئیس زادہ



انتشارات مولی

سرشناسه: ابن قسّی، احمد

عنوان قراردادى: خلع نعلین و اقتباس النور من موضع القدمین فارسی

عنوان و نام پدیدآور: ترجمه و متن خلع نعلین و اقتباس النور من موضع القدمین (ابن قسّی «اندلسی»

شرح و تعلیق محیی الدین عربی: ترجمه حیدر شجاعی

مشخصات نشر: تهران: مولى، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهرى: جلد، ۳۹۸ ص

شابک: 978-600-339-006-5

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: ابن قسّی، احمد --- عرفان

موضوع: عرفان --- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: شجاعی، حیدر، ۱۳۴۵ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۸۰۴۱ خ ۶۵ / ۲۸۶ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۳

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۰۸۲۴۴



انتشارات مولى

تهران: خیابان انقلاب- چهارراه ابوریحان- شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳ - نمابر: ۶۶۴۰۰۰۷۹

www.molapub.com • Email: molapub@yahoo.com

خلع النعلین و اقتباس النور من موضع القدمین • ابن قسّی آندلسی

ترجمه: حیدر شجاعی • ویراستار: مهناز رئیس‌زاده

چاپ اول: ۱۳۹۴=۱۴۳۶ • ۵۲۰ نسخه • ۲۴۱/۱
۹۴

شابک: ۵-۳۳۹-۰۰۶-۶۰۰-۹۷۸-۹78-600-339-006-5

خوشنویسی: استاد حمید عجمی • حروفچینی: کوشش • لیتوگرافی و چاپ: ایران مصور • صحافی: نوری

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولى است



انتشارات مولى

۳۵۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم نه

خلعِ نعلین

ترجمه

(۲۳۶ - ۳)

مقدمه ۳

شرح نخست، بخش اول از صحیفه‌ی سوم محمّدیات ۲۵

آوای جرس ۲۵

بساط انس و آرامش جان ۳۴

آرامش روحی ۵۰

صحیفهٔ نخست: ملکوتیات ۶۴

راه‌های پهن‌آور ۶۵

جلوه‌گاه حیرت و خاموشی ۷۶

عطف ۸۱

ناشئهٔ التقرب ۹۵

راهی دور [فَجَّ عمیق] ۱۰۶

۱۰۹	مرورید تنزیه و تقدیس
۱۱۵	مروریدی در تنزیلِ حقایق و تفصیلِ دقایق
۱۱۸	اندرزی برای کشف رموز دقایق و گشودنِ معمای رقایق
۱۲۰	فصل: زُمُرد
۱۲۲	کرسی
۱۲۴	تنزیل و تقریب در احساسِ ابراهیم خلیل
۱۲۸	فصل: خلعِ خلع
۱۴۵	فرقان و بیان
۱۵۱	راز نهاده در قلمِ اعلیٰ و لوحِ محفوظ
۱۵۴	آوای قلم
۱۷۶	فصل: درخت ممنوع
۱۸۳	آگاهی
۱۸۴	کتاب دوم: فردوسیات
۱۹۵	کتاب سوم: محمدیات
۲۰۹	کتاب چهارم: رحمانیات
۲۱۵	فصل: سمسمة
۲۲۱	مسواک، عطر، جامه و زینت
۲۲۲	صدقه و زکات
۲۲۴	فصلی در روزه
۲۲۷	حقیقت زکات فطر
۲۲۸	شبِ قدر و حقیقتِ آن
۲۳۵	خاتمه

فهرست مطالب / هفت

٢٤٩	الترجمة الاولى للقسم الاول من الصحيفة الثالثة [المحمديات]
٢٤٩	صلصلة الجرس
٢٧١	الصحيفة الاولى، الملكوتيات
٣٥٤	الصحيفة الثانية: الفردوسيات
٣٦١	الصحيفة الثالثة: المحمديات
٣٧٠	الصحيفة الرابعة: الرحمانيات
٣٦٥	الخاتمه

فهارس

(٣٨٧-٣٩٧)

٣٨٧	فهرست آيات
٣٩١	فهرست احاديث
٣٩٤	فهرست اعلام و اصطلاحات

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى. إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا تَلْعَلَى
 آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُذًى. فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. إِنِّي أَنَا رَبُّكَ
 فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى.

آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که آتشی دید، پس به خانواده‌اش گفت:
 درنگ کنید، که من از دور آتشی می‌بینم. شاید بتوانم شعله‌ای از آن بیاورم یا در
 روشنائی آن راهی بیابم. پس چون به سوی آن آتش رفت و به آنجا رسید، ندا
 داده شد که: ای موسی! من پروردگار تو هستم. پای‌افزارت را بیرون کن که تو در
 وادی مقدس طور هستی. من تو را برگزیده‌ام؛ پس به آنچه وحی می‌شود، گوش
 فرادار!



پیشگفتار مترجم

در هنگام مطالعه‌ی آثار ارزشمند محیی الدین ابن عربی، با نام «ابن قسی» و کتاب پیچیده‌اش یعنی «خلع النعلین» روبه‌رو شدم. مطالعه‌ی این کتاب یکی از آرزوهای دیرینه‌ی من بود. پس از سال‌ها تلاش دریافتم تنها دو نسخه‌ی خطی از آن وجود دارد؛ که یکی در کتابخانه‌ی استانبول و دیگری در قاهره نگهداری می‌شود. بالاخره آرزویم برآورده شد و کتابی تحت عنوان «خلع النعلین و اقتباس النور من موضع القدمین» را به کوشش دکتر محمد الامرانی و توسط چاپخانه‌ی نشر Imbh مراکش در سال ۱۹۹۷ میلادی منتشر گردیده است، یافتیم. در هنگام خواندن این کتاب متوجه شدم که فهم آن بدون یاری و استمداد از آرای ابن عربی بسیار دشوار است. در بادی امر تصمیم داشتم آن را به فارسی ترجمه کنم. هنگامی که پنجاه صفحه‌ی آن را به فارسی برگردانده بودم، ناگهان به صورتی کاملاً تصادفی نظرم تغییر یافت و نظم و ترتیب دیگری به کارم دادم؛ چرا که خواننده در هنگام مطالعه‌ی متن خام خلع نعلین متوجه خواهد شد که پیچیدگی‌واژه‌ها و ترجمه‌ی آن به فارسی، آن هم بدون شرح و تعلیق نامفهوم و بغرنج است. ابن قسی در نوشتن این اثر از اصطلاحات عرفانی و واژه‌های رمزی بسیاری در کنار هم بهره برده است و بدین جهت بار معنوی و روحانی زیادی به اثر خویش بخشیده است. اما برای اکثر فارسی‌زبانان نامأنوس است؛ از این‌رو سعی بر این شد تا به بررسی مقایسه‌ای میان دو

اندیشه‌ی عرفانی استاد و شاگرد بپردازم. در این جا تلاش ما فهم بی‌تکلف اندیشه‌ی عرفانی از نگاه دو عارف اهل اندلس می‌باشد. جا دارد از راهنمایی‌های دلسوزانه آقای مفید - مسئول انتشارات مولی - یادی کنم. امیدوارم این کتاب برای همه‌ی خوانندگان و محققان مفید و مثمر ثمر باشد!

صوفی شهید مغربی، شیخ احمد بن حسین ابو القاسم بن قسیّ اندلسی رومی تبار و از شُلب^۱ اندلس می‌باشد. ابن خطیب^۲ او را از مشایخ بزرگ صوفیه نامید. ابن ابار نیز می‌گوید: ابن قسی که در آغاز منصب اشراف داشت و به امور خزانه‌داری و مالیات اشتغال داشت، به طریقت صوفیه گام نهاد و همه‌ی دارایی‌اش را فروخت و اموالش را به عنوان صدقه بخشید آنگاه به سیر و سفر پرداخت.^۳ سپس در زمره‌ی مشایخ جای گرفت. شاید بتوان زندگی او را با زندگی و حالات دگرگونی اشخاصی چون ابراهیم ادهم، رابعه عدویه و حتی فضیل بن عیاض و شقیق بلخی و ابو حامد غزالی تشبیه نمود. وی از فقها و علمای عصر خود که از راه علم و فقه ثروت‌اندوزی می‌کردند به شدت انتقاد کرد. آنها را فقیهان بی‌فقه و دنیایی و سنگدل و کور نامید. ابن خلدون در مقدمه‌ی خود می‌نویسد: ابن قسی شیخ متصوفه و صاحب کتاب خلع النعلین فی التصوّف، اندلس را به نام دعوت به حق شورانید و اصحاب وی را مرابطان می‌نامیدند.^۴ مدتی به عزلت‌نشینی روی آورد و سرگرم مطالعه‌ی آثار ابوحامد غزالی شد. در المریه با قطب صوفیه ابو العباس احمد بن محمد صنهاجی اندلسی معروف به ابن العریف دیدار کرد و نزد او درس خواند.

ابن قسی از شاعران و امامان صوفیه و سر سلسله‌ی مریدین بود و پیروان بسیاری داشت. ابن الخطیب نقل می‌کند که ابن قسی دستور داد این جمله را بر سکه‌ها ضرب کنند: «اللّه ربّنا و محمد نبینا و المهدی امامنا».^۵ اگرچه ابن قسی پیروان بسیاری داشت، اما تعداد دشمنانش بیشتر بود. دشمنان ابن قسی در میان پیروانش

۱. شهری در غرب قرطبه ۲. اعمال الاعلام. ص ۲۴۸

۳. مقدمه خلع النعلین و اقتباس النور من موضع القدمین. دکتر محمد امرانی. ص ۳۳ و نیز: الحله السیراء. ص ۱۹۹ و نیز: تاریخ دولت اسلامی در اندلس. نوشته‌ی عبداللّه عنان. ترجمه عبدالمحمد

آیتی. ج ۳ ص ۳۱۵ ۴. مقدمه ابن خلدون. ص ۳۰۴

۵. مقدمه خلع النعلین و اقتباس النور من موضع القدمین. به کوشش دکتر محمد امرانی. ص ۵۳

نیز نفوذ کردند، همین امر باعث شد وی در سال ۵۴۶ هجری ۱۱۵۱م توسط یورش‌کنندگان به فرماندهی یکی از پیروانش به نام ابن المنذر اعمی دوست و هم پیمان پیشین او به قتل برسد. گویند سرش را بر همان نیزه‌ای که آلفونسو هنری کیز پادشاه پرتغال به عنوان هدیه برایش فرستاده بود نصب کردند!

ابن قسی نه تنها مردی اندیشمند و متفکری عارف مسلک و زاهد بود، شعر نیز نیکو می‌گفت.^۱ مهمترین اثر وی، کتاب خلع النعلین است. ابن عربی کتاب خلع النعلین ابن قسی را در سال ۵۹۰ هجری یعنی در دوران جوانی در تونس خواند و شرحی بر کتاب مذکور نوشت. البته نسخه‌ی خطی شرح ابن عربی ناقص است، اما برای فهم خلع نعلین کمک شایانی می‌کند. ابن عربی در فصوص الحکم و نیز در فتوحات مکیه از ابن قسی نقل می‌کند: هر اسم الهی به همه اسمای الهی تسمیه یافته و بدان موصوف می‌شود، زیرا هر اسمی هم بر ذات دلالت دارد و هم بر معنایی که برای آن در نظر گرفته شده و آن معنا آن را می‌طلبد. پس از حیث دلالتش بر ذات همه‌ی اسماء را دارا است و از حیث دلالتش بر معنایی که منحصر به آن است از اسمای دیگر مثل رب و خالق و مصور و غیر آنها جدا می‌شود. لذا اسم از حیث ذات همان مسمّا است و از حیث معنایی که به خصوص تنها برای آنها در نظر گرفته شده، جدای از مسمّا است.^۲

ابن عربی پسر ابن قسی را از نزدیک دیده و به نقل از پدرش روایت شنید. ابن عربی کتاب خلع نعلین را با دست خط ابن قسی قرائت نمود و به این کتاب بسیار اهتمام ورزید و تحت تأثیر اندیشه‌ی ابن قسی قرار گرفت. تواتر مناسبات کنایات و تلمیحات به کار رفته در آثار ابن عربی در باب آرای دینی و تعلیم مذهبی، نشان می‌دهد مقادیر بسیاری از متون و جملات وی را وام گرفته است. بنابر این پروفیسور ماسینیون محق است که بگوید کتاب خلع نعلین یکی از مراجع فکری ابن عربی بود. واژه‌ی نعلین نزد ابن عربی مظهر دنیا و آخرت است و خلع آن نیز به معنای یافتن مرتبه‌ی محو و فنا پس از کندن تعلقات جسمانی و روحانی است. خلع نعلین

۱. تاریخ دولت اسلامی در اندلس. ج ۳ ص ۳۴۳

۲. فصوص الحکم. فص ادریسی. ص ۷۹ و فص زکریا. ص ۱۸۰

نه تنها از دید ابن عربی، بلکه حتی به اعتقاد بسیاری از عرفا اشاره‌ای ظریف به دوری گزیدن از تعلقات دنیوی است. تجلی و وحدت وجود در یک سیر نزولی در اندیشه‌ی ابن قسّی تجلی خداوند واحد در روحانیت نخستین یعنی حقیقت محمدی، روح القدس تا آدم زمینی است. حقیقت محمدی از تجلیات نام الحی در سایر موجودات است. قلم اعلیٰ همان عقل است. جبرئیل در فلک آسمان، پرتو افکن حیات درون، روحانیت نخستین و سر ربانی در خلقت آدم می‌باشد.

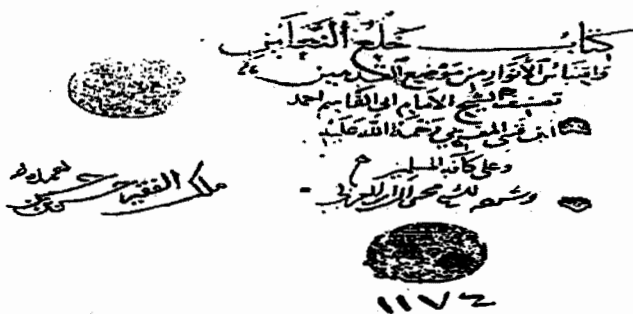
ابوالعلاء عقیفی در شرح فصوص الحکم ابن عربی می‌گوید: ابن قسّی در خلع نعلین، ضمن تکیه بر آیات قرآنی و احادیث نبوی، عقاید خود را از آنها استخراج و آنها را به صورت معانی فلسفی و صوفیانه بیان می‌کند. چنین استخراجی نزد عرفا نوعی اشراق و الهام تلقی می‌شود.

استناد ابن قسّی به واژه‌ی تجلی، بیانگر ارتباط میان خالق و جهان هستی است. این پیوند به خودی خود نوعی تجلی است. جهان غیب و شهادت نزد او تجلیات اسماء و صفات و افعال الهی است.

گاه می‌بینیم برای بیان یک موضوع به اطناب می‌پردازد و گاه شتابناک رد می‌شود و سکوت می‌کند! اگرچه گفته شده که ابن قسّی شعر هم می‌سروده است، اما هیچ شعری در این کتاب نیابوده است. این درست برخلاف روش ابن عربی است، چرا که ابن عربی در جای جای آثارش از اشعار خود استفاده می‌کند.

برخی معتقدند که خلع نعلین یک اثر کاملاً عقلی نیست. اگر چه خود ابن قسّی کتاب خود را نوعی گشایش خبری و کشفی نظری و موهبت رمزی می‌داند، اما به سختی می‌توان این اثر را کاملاً فلسفه‌ی اشراقی نامید. اگر هم آن را ذوقی تلقی کنیم، چنین ذوقی جنبه‌ای شخصی دارد و نمایانگر روشی صوفیانه نیست. بنابر این می‌توان گفت که خلع نعلین، گاه به آرای فلسفی گرایش پیدا می‌کند.

حیدر شجاعی



مكتبة الفقه الاسلامي
مكتبة الفقه الاسلامي

نسخه خطی کتاب خلع النعلین (ص ۱) کتابخانه علی پاشا، استانبول

واتهمه في العلقين و صلوته على سيدنا محمد والرقى عليه جميعه
تم الجزاء المبارك الجامع لهاب خلع العلقين و شرحه
على مدح الساده العلاء المحقق العارفين بالله و صولوا اليه
في وافي العراق منه في المجلس عشرين شهر
محرم الاول سنة احدى و اربعين و ستمائة
على علمه العبد الفقير عمر بن الحسن
عفا الله عنه



کتاب خلع نعلین (صفحه آخر) کتابخانه شهید علی پاشا، استانبول

شرح کتاب خلع النعلین

برایه السبع عشر المیزان شود کیز
من الشارح الامام الراجح المحقق المحدث
محمد علی محمد بن محمد الطائی و هو الشیخ محمد بن محمد
الکاملی الاندلسی
قدس الله روحه
این

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح الخطبة

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين
 قتلوا بالحق لا يبع الألفاظ لا معنى مثل قوله صلى الله عليه وسلم على عباده الذين لم يسلطوا
 بعد الحق لئلا يرد من العالمين ما يحقق هذا الاسم لما عهدوا لكن غفروا وارتكبوا ما هم فيه
 بسببه خاشعون لا يمانعونها إلى المخاطبة والاسم الرب مهيمنه على ما عهده من الاسماء
 من جهة الفتح وهو الذي يكثر منه الفتح لأنه جاء بينة الميثاقه ذلك فعلى
 ومنه مفتاح الغيب لا يعلم الا هو لما اشترط العلم الفتح لم يفتح ان يكون فاعا
 الامور سبحانه وتعالى وقوله العلم فصار به العلم بما يطلب المستوح له من
 المناقب والاستعداد الذي هو عليه وهذا امر عجب الامور لأنه لا منقضاء وانما
 الشئ من القوالب والعين منشور والقوالب لا تحسب استعداداتها فلا فائدة ولا
 فائدة من حوز الفتح في الاستعداد فلما والاستعداد اذا ابتداء من القوالب من الاستعداد
 بالاستعداد هو عليه يقبله به وهو التهيؤ الا انه لما يكثر من تارة علم ما يمتد ما كان
 سيما ذلك فحما وسميا الواجب فاما ان وقوله وان لم يمتد ما يمتد ما كان
 وان كانت الحقيقة والواجب والواجب بان وفي ثوب مناب الفعل منه ان الاسم
 فعل لا اسمي والذليل عليه قوله الفناء وهو اسم فعل في قوله جاء بالامير
 معترف غير مستحسن لانما اراد فتحه وما اراد به ان يثبت خاصته فيقول
 تعريف الربوبية بالاسم لئلا يكون هذا الاسم في بعض مدلولاته من اسما والاسمافة
 لأنه طلب من الربوبية وجعل تعريف الفتح العلم بالالف واللام لانها للاسمافة

ما لا

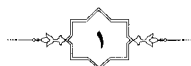
عقل ان يريد انهم لا يسلون ما اذا وعقل ان يريد ذلك ما لو الله بوله ولا يتم
منه الحق لمهم من قوة امره وحصل كل زمان شكله مثل ما في العبادات فما
يحصل الا سر يدور في كل سنة تلك للمعانى هذه واما السنة واعظم موصلا
وما فيها من الايمان واوقات الديار عند ما يوسم الحزن ثم شبه حروهم ما اذا
فيه من صيق الوقت التي هو الاجل للمشي لا سعة الا بد التي لا توفيت فيه خروج
للولود من صيق الزهر الى السبع الزوايا والايام سنة لما في من صيق زمان
والخاص الرزق والخرق الشرح لحد الله في ذلك سنة كما في بيان ذم البيان
التي له حاله السابق في حروجه ما يشهد به من الديار في ذلك امر معتر تعبر
ما معتر عنه من حلال خريفه يدعى ما اسار في غنايته في ذلك من حق له من قبل
من الحق لذلك الامر الذي في من حله وما ينادي الرقيب في ذلك ما ينادي الرقيب
بالرؤى ذلك النعم التي خلق لتعبر به ادم ما في النعم به ما في هو واد اقبى قد تعبر
النعم بموت النعم عليه ان ثم ذكر لان في الامر المظلوب والسرا اعظم
من تلكا بحيث ان قتاه الاذن ولا سعة به وهو من القرب من العالم لقول الله تعالى
وعن القرب اليه من ما في الوجود ولكن مع هذا القرب لا سعة في ذلك ولا يرى لكس المول
وشتم المظلوب وعدم نصره واراد لفظه الاشفاق حلاله الفزاح فان ذلك هو املا
احل لك وجميع بلاد الاذن على ذلك الاصطلاح وقد في



خَلْعُ الْعُلَمَاءِ تَرْجُمَةٌ

وَأَقْبَنَاسُ النُّورِ مِنْ مَضْعُومَاتِهِمْ

بسم الله الرحمن الرحيم



پروردگارا! به رحمت آسان فرما.^۱

حمد و سپاس خدایی را که پروردگارِ جهانیان است و دارای رحمتِ بی‌کران؛ اوست که گشایشگرِ دانا است.^۲ خداوند هر که را خواهد به راه راست رهنمون می‌سازد. درود الهی بر پیامبرش محمد و بر خاندان پاکش باد، بر

۱. کلام را در طلب یسرانیت و آسانی آغاز می‌کند که سرچشمه‌ی رحمانیت حق تعالی است. چنان‌چه موسی (ع) از خداوند طلب کرد: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي. يَفْقَهُوا قَوْلِي = پروردگارا! سینه‌ام را وسعت ده و بر طاقتم بیافزای. کار و مأموریتم را آسان کن. گره از زبانم بگشای. تا سخنم را درک کنند و بفهمند - ۲۵ تا ۲۸/طه».

۲. فتّاح: داور، بسیار گشاینده. از نام‌های خداوند؛ زیرا درهای روزی و بخشایش را بر بندگان خود می‌گشاید. فتّاح علیم: حکم‌کننده دانا، داور دانا، گره‌گشای مشکلات و دانا به اسرار. خداوند هر که خواهد به صراط مستقیم رهنمون می‌سازد. نام الهی الفَتّاح برای هیچ‌کسی کامل نشد مگر بر آدم که علم اسماء برای او باز شد و برای محمد که به او عنوان جامع الکلام داده شد و دانش اولین و آخرین بر وی مفتوح گردید. هرچه که بر انسان از ناحیه‌ی خداوند از مقام نفس آن هم به وسیله‌ی مکاشفات عینی و انوار یقین گشاده می‌گردد. فتوح نیز مظهر عبادت ظاهری و حلاوت حقایق باطنی است و بازگشایی دروازه‌ی کشف و شهود عیانی است.

تمام پیامبران و فرستادگان، که بندگان شایسته‌ی خدایند. سلام خاص و بلند مرتبه بر مؤمنین و درود خداوند بر آن حضرت و بر همه‌ی آنان باد؛ درودی که شفاعت‌بخش جهانیان، مایه‌ی تقرب به تخت برین و مقدس در روز جزاست.^۱ سلام و درود بر شما باد! اما بعد... خداوند ارواحتان را پاک و جایگاهتان را گسترده سازد. سؤال کننده‌ای از من خواست صحیفه‌هایی خبری^۲ و بارقه‌هایی آفاقی^۳ برایش بفرستم، تا از ثمره‌ی ایمان بهره‌مند گردد و دری از آتش سریانی^۴ به رویش گشاده شود؛ تا چراگاهی برای چارپایان و جایگاهی برای رشد و نمو نخل‌هایتان باشد، تا پستاندارانتان پر شیر شوند و کندوی زنبوران در کوهساران پر انگبین باشد و بر لذت نوشیدنی‌هایتان افزوده گردد تا غذای جان و دل شما شود.^۵

۱. به این آیه اشاره دارد که فرمود: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» = آیا چشم آن دارند تا الله و ملائکه در سایه‌ی ابرها به سوی آنان بیایند و امر و داوری خاتمه یابد؟! درحالی که همه‌ی امور به الله بازگردانده می‌شود - ۲۱۰ / بقره. لذا منظور از «السریر الاقدس» نشانه‌ای نمادین برای تجلی اسم خدا در سایه‌ی ابرهای دوران قیامت برای داوری است.

۲. ابن عربی اصطلاح «صحف خبری» را به معنای صحیفه‌های وحی تلقی می‌کند که از سوی خداوند بر زبان پیامبرانش جاری ساخته است.

۳. بارقه در اصطلاح اهل ذوق عبارت از روشنایی از جانب خداست که به سرعت خاموش شود و آن اواصل کشف است. به عبارت دیگر، لایحه‌ای است از جانب اقدس که می‌نماید و نمی‌پاید «اصطلاحات صوفیه عبدالرزاق کاشانی». ابن عربی گوید: منظور در این جا نام‌های عالم افقی یا اسماء آفاق است که از صحیفه‌های وحیانی پرتو می‌گیرند و عبارت است از درخشش بصری و مثال برزخی که از مواد برزخی مجرد نباشد.

۴. الحمی السریانی - نزد ابن عربی - نتیجه‌ی ذوق درونی برای تصدیق خبر است و آن به مثابه‌ی گشودن در؛ برگرفته از نام الفتاح است. به تجلیات سریانی که به زبان عبری در تورات سپس در قرآن نقل شده اشاره دارد و آن داستان آتش متجلی در طور.

۵. تصویری مثالی و نمادین که میان اهل تصوف رایج است. چراگاه سریانی، شیر علوم فطری است که مایه‌ی حیاتی ربوبیت هر تازه به دنیا آمده است. این مفاهیم را در صورت



آن چه از بیان من به شما می‌رسد، در ورای پرده و حجاب ملکوتی راز سر به مهر عالم رحمت، از مقام جمال و حالت انس است، نه مقام جلال و قهر؛^۱ و آن تجلی به صورت باکره‌ای صاحب مقام و باوقار و زیباروی است که بیش از آن هیچ کس از انس و از جن به او نزدیک نشده است. [آن تجلی] از عالم ملکوت انوار در حجاب‌های اسرار بر جایگاه آزادگان فرود آمده است.^۲ آن کس که اهل مصاحبت با دوشیزگان همسن و سال و

→

روح حیوانی و مثال‌های برزخی بیان کرده است. درخت خرما (نزد ابن عربی) قوای بارآور ذات خیال و وهم قد برافراشته در زمین جسد و بدن مادی در هواها و خواهش‌های نفس است. غسل: مظهر علم و حکمت الهی است. ناگفته نماند که تجلی اعمال در چهار صورت پدید می‌آید: آب و شیر و خمر و غسل. هر نوع تجلی مخصوص گروهی است. مانند رسولان و اولیاء و عارفان و مؤمنین. لذا هر کسی بر حسب ظرفیت و صورت تجلی علم و عملش می‌نوشد.

۱. آن چه به واسطه‌ی بیان من به شما رسد، یعنی از راه ترجمان و شرح با زبان من است. تحت الستر الملکوتی: منظورش همان ستر مختوم به خاتم رحمت است، که از مقام جمال و حالت انس است و نه از مقام جلال و قهر. چنین نعمتی هنگام تجلی‌اش به دست می‌آید. لذا احساس می‌شود که آن علوم از زیر عرش که تخت و بارگاه رحمانیت است پدید می‌آید.

۲. به این آیه اشاره دارد که فرمود: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ = در آن جا دخترانی چشم پاک با دیدگانی فروخته است که پیش از صاحبانش هیچ انسانی یا جانی با آنها تماس و نزدیکی نکرده است - ۵۶ / رحمان». سپس به او صفت «وقار» می‌دهد، برای این که به خلقت ثقل مادی و دنیوی ارتباط دارد. آنگاه او را به عالم نور نسبت می‌دهد. آن مقام «نور علی نور» است، الله همان نور است، نور یکی از نام‌های خداست. از این رو در حدیث آمده است که فرمود: خداوند! در قلبم نوری قرار ده. نیز فرمود: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي نُورًا حَقًّا بَكَلَّتِي». ابن عربی گوید: برای عقل نوری است و برای ایمان نوری دیگر فرمود: «فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ». نور عقل به شناخت وجود خدا می‌رسد و نور ایمان ذات حق را می‌شناسد و آن درجه و مقام انبیاء و اولیاء است «کتاب المسائل».

فروتن باشد،^۱ خود را از دوشیزگان عرب [زمینی] بی نیاز می بیند.^۲ صاحب چنین مقامی در تجلی، سیم و زرش برای پرداخت کابین چنین پیوندی، علم و عمل است. از این رو از نقره‌ی سرّ عملی و طلای نور علمی یاد کرد.^۳ این‌ها نتیجه‌ی ایمان حقیقی و مهر و کابین چنین عروسی است^۴ که رحمتی جاوید و نعمتی ابدی برای خود برگرفته است. این حکمت ذاتی از دهان کسی بیرون نیامده و دستی بدان نرسیده است؛ این امانت الهی است. [حکمتی قدیم که به اغیار نرسد؛ بخشی الهی که قدر آن را باید دانست و در حفظ آن باید کوشید]. آن که توانایی پرداخت چنین کابینی ندارد، اگر اهل بخشش و کرم باشد و نیکوکار، شایسته‌ی این مقام است. پس باید [در آغاز سیر و سلوک با علم و عمل مجاهدت کند و با هوای نفس مخالفت ورزد] خود را مرهون هشت حجت یا کامل شده‌ی آن ده حجت کند [که قوای دهگانه‌اند] و به تزکیه و تهذیب نفس بپردازد. [که شامل پنج

۱. به این آیات اشاره دارد که فرمود: «فَجَعَلْنَاهُ أَكْبَارًا. عَزْبًا أَتْرَابًا» = پس آنها را باکره، هم سن و سال و فروتن آفریدیم - ۳۶ و ۳۷ / واقعه.

۲. یعنی چنین کسی قلبی آزاد دارد و در بند هوای نفس و عشق زمینی نیست. به تعبیر ابن عربی دختران بادیه نشین هم چون دختران شهری دربند دیوار شهر نیستند؛ هم چون علم لدنی که دربند قید و احاطه نیست.

۳. به تعبیر ابن عربی: عمل حق در حرکت عبد را سرّ قرار داد، لذا سرّ را در عمل نهاد و گفت: ورق السرّ العملی. تمام اینها صورت‌های مثالی‌اند. گفت: و ایجاب طیب حلی. چنانچه خداوند فرمود: «وَكُلُّوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» = و هر چیز پاکیزه که الله روزی شما کرده است، از راه حلال و مشروع به دست آورید و مصرف کنید - ۸۸ / مانده. در ضمن نقره به عمل و زر به علم اشاره دارد، چون عمل به علم نیاز دارد. حکم علم در عمل، معقول است و حسی نیست، لذا آن را «سرّ» [راز پوشیده] نامید، نور را به علم نسبت داد چون در جمع آن دو، امور کشف می‌شوند.

۴. نزد ابن عربی مظهر حالت شادی و شور و شفع در هنگام بهره‌مند شدن از حکمت لدنی است؛ لذا در چنین پیوندی، بهترین حالت ذوق پدید می‌آید.

حسّ ظاهری و پنج حسّ باطنی می‌شود. این‌ها حالات نمادینی از طبایع انسان است. پس هرگاه چنین کسی به اختیار خویش اهلیش را به کنار و دامنه‌ی کوه طور [که محلّ تجلّی حق است] برد، در آن‌جا باید نعلین را برکند و نور را در جای نهادنِ دو قدم بیاید و لمس نماید؛ و بداند که او در وادی مقدّس در مقام ارجمند نفس است. آن جاست که جز نور حق و سخن راست [وحی = کلام حق خدا] و رازِ منجر به امر و خلق نیست.^۱ اگر مقام بلند مرتبه‌ی آتش [تجلّی] برایش در دسترس نباشد، باید به سوی حق بگریزد؛^۲ که پروردگار است و سخن گفتن با وی بس بزرگ و دشوار.

۱. در این‌جا به حالت‌های موسوی اشاره می‌کند و می‌گوید: چنین کسی باید بداند که او در وادی مقدّس و مقام برتر نفس قرار دارد؛ آن جاست که جز نور حق و سخن راست و راز منجر به امر و خلق نیست. پس چون به آن مقام و منزلت رسید به او فرمان داده شد تا تعلقات خود را بیرون کند. فرمود: اگر در من اخلاص می‌ورزی، تعلّقات دنیوی را از قلبت بیرون کن و تنها به سوی من روی بیاور! در عهد عتیق آمده است: موسی گوسفندان را چوپانی می‌کرد که به کوه «حوریب» رسید. آنگاه پروردگار را در شعله‌های آتش دید که او را صدا می‌زند: موسی! گفت: آری... فرمود: نزدیک نشو. نعلین خود را در آور، زیرا این‌جا مکان مقدّسی است... هم‌چنین نقل شده است که موسی راهی مصر بود، شبی راه را گم کرد، لذا آتشی از دور دید و به سوی آن‌جا رفت. در آن‌جا ندایی شنید که ای موسی... موسی با تعجب گفت: چه کسی در این بیابان مرا صدا می‌زند و چه کسی نام مرا می‌داند؟ فرمود: من پروردگار تو هستم. کفش‌هایت را درآور... میان‌گندن کفش با بودن انسان در وادی مقدّس چه ارتباطی وجود دارد؟ رمز خلع نعلین به تجرّد انسان از ارتباطات و علایق مادی اشاره دارد. این تجرّد ضرورت تمهیدی برای استقبال نور آسمانی و وحی می‌باشد. در این راه اگر حجاب جاه و مقام، سیم و زر، زن و فرزند جلوی دید باشد پیغام درک نمی‌شود و نمی‌توان تحمل ورزید. در حج نیز به ما امر می‌شود لباس عادی را از تن بیرون آوریم، یعنی تجرّد از علایق زمینی و ارزش‌های ناچیز مادی و توجه به سوی خدای سبحان.

۲. به این آیه اشاره دارد که فرمود: «فَقِفُوا إِلَى اللَّهِ إِيَّائِي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» پس به سوی الله بگریزید، به او پناه ببرید و به او توکل کنید که من از سوی او برای شما هشدار دهنده‌ی آشکار هستم. - ۵۰ / ذاریات -؛ گریز با مولی از جهل به سوی علم. - به تعبیر خواجه عبدالله انصاری -

حریم حق مصون و شریعت او پوشیده است، نور [تجلی‌اش] بسی ارجمند و والاست.



ای اهل کتاب! ^۱ هرکس خداوند خیر او را بخواهد، سینه‌اش را برای پذیرش و فهم [اسلام می‌گشاید، هرکس راگمراه خواهد سینه‌اش را تنگ می‌سازد [توفیق رهنمونی را از او سلب می‌نماید] و چنان مشقتی می‌یابد که گویی جان‌ش را به آسمان بالا می‌برند. ^۲ هرکس به خاطر انبوهی عبارات و فرازهای آغازین و درهم پیچیده شدن شبهات فرود آمده، سینه‌اش گشاده شود و به خداوند گمان نیک داشته باشد، صبر را نخستین راه گشایش می‌داند و بر صدمات و رخدادها شکیبایی می‌ورزد و گوید: «دست

→

گریختن است و در تفرّد بر خود بستن و از دو جهان رهایی جستن. نشان کسی که با مولی گریخت، آن است که همت یگانه دارد و از تدبیر خود بیرون شود و حکم او را به استسلام گردن نهد.

۱. منظور ابن قسی از اهل کتاب در همه جا، اهل قرآن است. کسانی که حدود آن را رعایت می‌کنند، اهل الله و خاصان اویند. چنان‌که نسائی در «الکبری» و ابن ماجه به نقل از انس روایت کرده‌اند.

۲. به این آیات اشاره دارد که فرمود: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ = پس رهنمونی هرکس را که الله بخواهد، دلش را برای اسلام می‌گشاید و هرکه را خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می‌بندد که گویی می‌خواهد به آسمان فرارود - ۱۲۵ / انعام». شرح صدر، استعداد دریافت معارف و حقایق است. اسلام، عبارت است از انقیاد از حق بانفس و قلب و روی آوردن به او و پایداری آن و اجتناب از اموری که مخالف با اراده و مشیت حق باشد. فرمود: هرکه را خدا خواهد که هدایت کند، دلش را برای اسلام می‌گشاید، اما خدا به آنهایی که ایمان نمی‌آورند، پلیدی می‌نهد. راه راست پروردگار و نشانه‌هایش برای آنان که پند پذیرند روشن و آشکار است «فتوحات مکیه ۱۲۶/۷».

خداوند در هر خدادی و بلایی است، که او گشایشگر و اجابت‌کننده است و هر راز و نیاز و دعایی را می‌شنود و می‌بیند و از نهان‌ها آگاه است. مثال‌های برتر و صفات نیکوتر از آن اوست». چنین کسی از بدگمانی‌های یافته است و او را از جوهرهٔ قُرب بنوشانند؛ آن‌جا هر چه بخواهد از بوستان‌ها و تاکستان‌ها و نارپستان‌ها و میوه‌های بسیار و شراب بهشتی برایش فراهم است.^۱ و بالعکس، هر کس سینه‌اش تنگ شود و آرامش خود را از دست دهد و نسبت به پروردگارش بدگمان باشد، خودپسند گشته و تنها پندارهایش را می‌پذیرد و به فهم [کوته‌بینش] بسنده می‌کند. نخستین سخن‌های فرود آمده بر چنین کسی با پوشیدگی صُور و شک و بدگمانی همراه است. چون تنها با یک چشم می‌نگرد؛ گوش دارد اما نمی‌شنود. حق تعالی او را از غیب آگاه کرده و راز حکمتش را در عقلش به او آموخته، اما به سان پرنده‌ای است که تعادل خود را از دست می‌دهد و دچار گمراهی و سردرگمی می‌شود؛ گمان می‌برد و بدعت می‌آفریند. اگر انسان بدگمان و مغرور، نسبت به اسرار نهاده شده در بندگان به حکمت موجود در وجودش پی‌ببرد و آنها را احساس کند، خواهد دانست که حکمت حق از سوی خالق بر حسب استعداد و ظرفیت بندگان داده شده است؛ پس برای برخی محدود و مقید است. هرگونه بخواهد رفتار می‌کند و از پشت درهای بسته

۱. حمل بار گران کلام حق در ساحت تجلی دشوار است و به شرح صدر نیاز دارد. در این امر می‌باید به خدا توکل نماید و شکیبایی ورزد و در انتظار گشایش صبور باشد. چنان‌چه گویند شرح صدر، استعداد دریافت معارف و حقایق است. نزد عرفا صفت عارف کامل آن است که انوار معرفت الهی در دل وی تابیدن گرفته باشد. به تعبیر خواجه عبدالله انصاری: موسی از خداوند مدد خواست و گفت: سینه‌ی مرا گشاده دار. وی شرح صدر خواست نه شرح دل. از آن جهت که حرج و تنگی به سینه رسد نه به قلب؛ زیرا صدر در خبر و هیبت است و قلب، در نظر و مشاهدت.

نشانه‌هایش را می‌وزاند، تا به کشف بارقه‌هایی از عالم اسرار و جهان شناخت و عالم نور دست یابد و شگفتی‌های هستی و حقایق برتر را ببیند. حقایقی که با قلمی نگاشته نشده و در وهم و خیال نیز نمی‌گنجد. پروردگارت آن‌گونه که بخواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند. حکمتش چنین اقتضا می‌کند که آن را در زمان مقرر آشکار سازد و برحسب مشیتش به انجام رساند؛ بدون هیچ سد راه و مانعی. در آن چه که او بخواهد مخالفی نیست و در آنچه که برگزیند شریکی ندارد؛ و هیچ توانایی، نمی‌تواند او را محدود نماید.^۱



عارفی حکایت تمثیلی دو مرد را بیان کرده و می‌گوید: خداوند برای یکی فرشته و برای دیگری شیطان فرستاد، تا آن دورا در روش و عملشان بیازماید. فرشته به مرد اوّل گفت: من از سوی پروردگارت فرستاده شدم، تا نزد تو باشم و سینه‌ات را بگشایم و از راز درون آگاهت کنم و قلبت را پاک گردانم و حضور و غیبت تو را حفظ نمایم؛ تا از رحمت او برخوردار شوی و همواره در زیر چتر حمایت او باشی و کامیاب گردی. اما آن مرد به پروردگارش گمان بد بُرد و از سخن آن فرشته دچار شک و تردید شد. او گفت: «تو گمراه‌کننده و شیطانی فریبکار هستی». از او روی برگرداند و بر

۱. ضیق صدر مقابل شرح صدر است؛ مربوط به کسی است که نسبت به پروردگارش گمان نیک نداشته باشد و جز رأی و نظر خود نبیند و عقل خود را ارجح بداند و تنها به اندازه‌ی فهم و زعم و پندار خود می‌پذیرد؛ چنین کسی با یک چشم می‌نگرد، گوش دارد اما نمی‌شنود. خداوند فرمود: «كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ = بدین‌سان الله پلیدی را برای کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد - ۱۲۵ / انعام». منظور از رجس در این آیه، ناپاکی است و دور کردن رجس یعنی دوری از سخنان ناشایست «فتوحات مکیه ۱/ ۷۴۰».

گمان خویش باقی ماند. شیطان نزد مرد دوم رفت و به او گفت: من فرشته‌ی رحمت و فرستاده‌ای مشفق هستم. پروردگارت مرا به سوی تو فرستاده که رهنمونت سازم، تا در زمره‌ی رستگاران و مؤمنان درآیی و به بالاترین درجات مقربین برسی. آن مرد سخن شیطان را باور کرد و نسبت به پروردگارش گمان نیکو ورزید و تا آخر عمر سپاس‌گزار حق تعالی گردید. این حکایت نشان می‌دهد که رحمت خداوند فراگیر است، اما هرکس برحسب ظرفیت و استعداد خود، می‌تواند از آن بهره‌مند شود؛ از این رو گمان نیک به پروردگار باعث از بین رفتن وسوسه‌ی شیطان می‌شود و فرشته‌ای کریم و ارجمند جایگزین او می‌گردد.



در داستان حضرت سلیمان فرزند داوود علیهما السلام [که سرشار از بیانات تمثیلی است] آمده است که: جنیان برای سلیمان نبی، شهری از طلای سرخ با برج و بارویی از یاقوت و جواهرات گران‌بها ساختند، تا او را دچار فتنه‌ای بزرگ سازند، درحالی که نمی‌دانستند سلیمان طبق معمول به پروردگارش گمان نیکو می‌برد. او چنین مُلک و مقامی را از نعمات الهی دانست؛ پس به سجده درافتاد و به حمد و ستایش و شکرگزاری پرداخت. خداوند صدق نیت و یقین درست او را دید، لذا بر مُلک او بیافزود؛ اینها همگی ثمره و نتیجه‌ی گمان نیک به پروردگار است. آن را در مکاشفه‌ای که تنها به او اختصاص داشت دید، تازمانی که از دنیا برفت،^۱ درود و سلام

۱. سلیمان، پیامبر بنی اسرائیل که دولتی نیرومند تأسیس نمود نزد عرفا، نماد عقل و روح حاکم بر جهان است «انسان کامل». عزیز الدین نسفی. «هم‌چنین کنایه از محبوب حقیقی و ←

بر او باد. بدانید - ای کسانی که خداوند ارواحتان را پاک و مقدّس گرداند و مانعی برای دریافت فهمتان قرار نداد -: کتاب ارجمند خداوند، سراسر حیات و نور است و شفای حق در سینه‌ها؛ برای مؤمنین شفا و رحمت است، درحالی که ستمکاران جز خُسران و تباهی ندارند.^۱ هرگاه کسی به خویش ستم کرده و نسبت به قدر و منزلتش جاهل و ناآگاه گشته باشد، در آن چه از وحی که بر بنده‌اش نازل شود، به پروردگارش گمان نیک داشته باشد و به اعتقادات جاهلانه‌ی قوم اعتنا نکند و در خودش اظهار فروتنی نماید و با گوش دل بشنود و به خویشتن خویش بنگرد، تا سخن حق را دریابد، سخن درون را چون شیرینی عسل بر دهانش می‌یابد و گوش به وسوسه‌های کید و فریب عقل نمی‌سپارد. با این حال وای بر گمراهان تکذیب‌کننده و افسوس بر زیانکاران کور و کر و لال که تعقل نمی‌کنند. اگر کسی با چشم حیران به آیینه‌ی کتاب ارجمند و کلام بلندمرتبه بنگرد چراغ دیده‌اش تاریک شود؛ دراین صورت سخن اغیار^۲ چگونه خواهد بود؟! رودخانه‌ها و مرداب‌ها را چه قیاس با دریاها!

→

مظهر علم و شناخت است. ابن عربی گوید: سلیمان نبی، مظهر عقل الهی و علمی است که در مقام حریم قلب جای دارد «اشارات. فرهنگ اصطلاحات صوفیه. حیدر شجاعی. ص ۱۳۸».

۱. چنانچه فرمود: «وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خُسْرًا» = و آن چه از قرآن نازل می‌کنیم برای مؤمنین مایه‌ی رحمت و شفا باشد، ولی ستمکاران را جز خُسران و زیان نمی‌افزاید - ۸۲ / اسراء». فرمود: این قرآن برای مؤمنین شفا و رحمت است. قرآن برای عاقلان ثروتی بزرگ و برای بیماران یعنی ناقصان، شفا بخش است «فتوحات مکیه ۱/۱۷۱». ۲. اغیار نزد ابن عربی، نامحرمان راز هستند.



ای اهل کتاب! آن‌گاه که به موسی بن عمران علیه‌السلام فرمان داده شد، پای‌افزات را برکن، که تو در سرزمین مقدّسی هستی! و کلام خداوند بلندمرتبه و اقدس را بشنید، خویش را از حال و مکان به‌در آورد و هم‌چنان برکند و بر می‌کند، تا این که جامه‌ی غفلت قلبی^۱ و حجاب‌گناه را نیز برگند^۲ و پیراهن نرم و لطیف وقار را بر تن نمود. پس وقتی در مقام خلع همه‌ی جنبه‌های وجود را از خویش برکند، زمین را گسترده‌ی بهشتی سرسبز از زینت‌های الهی^۳ دید. خورشید را بدون ابر مشاهده کرد؛ چرا که خداوند بر او تجلّی نمود.^۴ آن‌گاه خیمه‌گاه تجلیات الهی را به صورت ماه

۱. رسول خدا فرمود: «انه لیغان علی قلبی و انی لأستغفر الله فی کلّ یوم مائه مرّه = قلبم دچار غفلت و اندوه می‌شود و من در هر روز یک‌صد بار خدای را استغفار می‌کنم». این حدیث توسط مسلم در مسند خود از اغر المزنی در باب استحباب استغفار نقل شده است. علما درباره‌ی این حدیث سخنان فراوان گفته‌اند و این که آیا منظور غفلت قلبی حضرت از ذکر و مشاهده‌ی حق بوده یا نه؟! یا به خاطر دلسوزی به حال امتش، خاطرش مغموم و اندوهگین می‌شده است.

۲. خداوند فرمود: «كَلَّا بَلْ رَأٰنَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَّا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ = حقا که کارهایی که کرده بودند بر دل‌هایشان مسلط [و باعث زنگار دل] شده است - ۱۴ / مطففین»؛ منظورش در این جا حجاب گناه است.

۳. در حالت خلع، شکوفه‌های علم لدنی آشکار می‌گردد و دیده‌ها بدان بهره‌مند می‌شوند و جان‌ها بدان عطر و بو آرام می‌گیرند. در این حالت علوم پنهان آشکار می‌شوند و وسوسه‌های چگونگی و کجایی از بین می‌روند. موسی علیه‌السلام در مقام خلع از هرگونه اظهار وجود برکنده شد و زمینی گسترده دید. به مکان تولد که کجی و انحراف در آن نیست اشاره دارد. این قسی این‌گونه حالت‌ها را در کتابش کرا را ذکر کرده است.

۴. به تجلی خورشید در هنگام ظهر اشاره دارد که ابری جلوییش نباشد. این قسی با این تعبیر به رویت خداوند اشاره می‌نماید. در صحیح مسلم از سعید خدری و در (باب معرفه طریق الرؤیه) نقل شده است که: «ترون ربکم كما ترون الشمس بالظهيره صحواً». باز به تعبیر ابن عربی؛ تشبیه رویت با رویت و نه مرئی با مرئی است.

تابان^۱ دید. پس دستان نرم و سردی بر روی کتفش احساس کرد؛^۲ و چون از غذای روحانی بهره‌مند شد، روحش سیراب گردید^۳ و روز آشکار و روشن شد، آن‌گاه با شکافتن پرده‌ی عالم غیب صدای حق تعالی و کلام وحی یکتا و راستین را بشنید؛ نه با حرف و صدا یا جهت و زمان، یا با حالت پذیرش یا سرپیچی [پس یقین یافت که صدا، صدای خداست].^۴ اینها جملگی ثمره‌ی برکنندن و خلع، فایده‌ی شنیدن و گوش فرا دادن، پاداش صدق و یقین و گمانِ نیکِ او به پروردگار جهانیان است. این سنت و روش تدلّی [نزدیک شدن] و ترقّی، با حال و صورت تدانی و تلقّی است؛ که در مقام صدق به دست آید.^۵ آن که مشتاق شنیدن صدای حق و سخن

۱. ابن‌قسی خیمه‌گاه [فسطاط] را به شکل ماهی تابان به تصویر می‌کشد تا آن را تمثیلی برای تجلیات ربّانی قرار دهد. در صحیح مسلم به نقل از جریر بن عبد الله در (کتاب فضل صلاتی الصبح و العصر) آمده است: «سترون ربکم کما ترون هذا القمر = پروردگارتان را خواهید دید هم‌چنان‌که این ماه را می‌بینید».

۲. یعنی به علم لدّنی همراه با لذّت حسی معنوی دست یافت. به سخن رسول خدا اشاره دارد که ترمذی آن را در تفسیر خود از معاذ بن جبل نقل کرده است: «إِنَّ الْحَقَّ سُبْحَانَهُ وَجْدَهُ بَيْنَ كَتَفَيَّ فَوْجَدَتَ بَرْدَهَا بَيْنَ ثَدْيَيَّ فَعَلِمْتُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ = حق تعالی دست‌هایش را میان دو شانه‌ام گذاشت، سردی آن را در سینه‌ام احساس نمودم؛ آنگاه از شرق و غرب آگاهی یافتم».

۳. می‌خواهد بگوید این علومِ مسرورکننده و جانبخش، باعث تقویت روح می‌شود؛ چون غذای الهی به شمار می‌آید.

۴. منظورش، از بین رفتن هرگونه تقیید به وسیله‌ی جهت است. بنابر این وحی خداوند به موسی و سخن گفتن او، به حرف و صدا و جهت و زمان محدود و مقید نمی‌شود؛ بلکه رسول خدا آن را در ذات خویش دریافت نمود.

۵. یعنی موسی، با فعل برکنندن و خلع و فضیلت مکالمه‌ی الهی، علم الهی را به دست آورد؛ لذا به سوی جایگاه صدق نزد خدای مقتدر رفعت یافت، راه به سوی حق و جاده‌ی قُرب (تدلّی و تدانی) و سنت معراج (ترقّی و تلقّی) را شناخت. چنان‌چه ابن عربی گوید: تدلّی؛ قرب مشاهده است و حقیقتش «دنو» و نزدیکی در شهود غیب الغیب؛ و ترقّی انتقال در احوال و مقامات و معارف است. تدانی، معراج مقربین است.

راستین او باشد، حق تعالی چونان درخشش برق در جایگاه صدق بر او تجلی می‌نماید. آن‌گاه باید کفش‌های دنیایی خویش را برکنند و آن‌چه در دست دارد، ببخشند و بدانند که خداوند سرشار از نیکی‌هاست. او رحیم و عزیز و کریم است و هرکه را خواهد به راه راست رهنمون می‌سازد.^۱ نه طاعت بندگان او را سود و نه گناهان زیان رسانند. او درهای سینه‌ی صاحبان خرد را می‌گشاید و وسعت می‌دهد و هرکه را خواهد بی‌حساب روزی می‌بخشد؛ که جز او خدایی بخشنده و ارجمند نیست.^۲



ای اهل کتاب! آن‌گاه که یوسف به پدرش علیهما السلام گفت: در رؤیا دیدم که یازده ستاره به همراه خورشید و ماه؛ جملگی مرا سجده می‌برند؛ گفت: فرزندم! رؤیایت را برای برادرت بازگو مکن؛ وگرنه نیرنگی بس بزرگ بر تو زنند، که شیطان دشمنی آشکار بر انسان است... [گرفتار و ساوس شیطانی می‌شوند و حسادتشان در عمل متجلی می‌شود]. دومین تأویل این رؤیا، آن که پروردگارت تو را بر می‌گزیند و تأویل خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می‌کند؛ همان‌گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام نمود. همانا پروردگار تو دانا و حکیم است... به راستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسشگران، نشانه‌های عبرت‌آموز است.^۳ پس مشیت حق با فاش شدن راز و شناخت

۱. منظور از صراط مستقیم، راه توحید برای به دست آوردن عدالت در نفس و ایجاد محبت در قلب و شهود وحدت در روح می‌باشد.

۲. خدا وهاب است؛ وهاب از هبه [بخشش] و هبه بر دو گونه است: ذاتی و اسمائی. آن‌چه ذاتی است تنها با تجلی به وجود می‌آید و آن‌چه اسمائی، با حجاب (نقش الفصوص).

۳. به آیات ۴ تا ۷ سوره‌ی یوسف اشاره دارد.

حقیقت امر به اجرا درآمد، تا با نمایان شدن کلمه‌ی حق کلام صدق کامل شود. حکمت‌هایی که با این روش بر ما فرو آمده حقایقی برای خلق است. امر ایشان در کلام حق تعالی در کتاب ارجمند قرآن مجید بیان شده است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^۱ نه در حال و نه در گذشته، باطل به آن راه ندارد. چون از سوی حکیمی ستوده نازل شده است - ۴۲/فضلت». این آیات یوسفی رؤیاهای او را پی‌گیری و رازهایش را فاش می‌نماید.^۱ پس مانند فرزندان [یعقوب]^۲ نباشید و حقیقت یوسفی را در چاه نیافکنید؛ که در این صورت از پیمان‌شکنان

۱. اراده و مشیت حق چنین بود تا راز فاش شود و به حقیقت امر پی‌برند تا سخن صادق با آشکار ساختن کلمه‌ی حق به انجام رسد و حکمت یاد شده برای خلق فرود آید. داستان حضرت یوسف بهترین داستان‌ها نامیده شد. این داستان بر صورت سلوک و بیان حالت سالک دلالت می‌کند. یوسف برادرانش را به شکل ستاره و پدر و خاله‌اش را به صورت خورشید و ماه دید. این ظهور رؤیایی از سوی یوسف بود. برادران یوسف از خواب او آگاه نبودند، لذا ادراک از سوی خود یوسف در گنجینه‌ی خیالش است و یعقوب نیز به آن آگاه بود که فرمود: پسرم، رؤیایت را به برادرانت مگو که درباره‌ات کید می‌کنند، یعنی نقشه می‌کشند. یعقوب به یوسف گفت: شیطان دشمن آشکار انسان است. اگرچه برادران یوسف در اندیشه‌ی نیرنگ بودند، اما یعقوب آن را به شیطان که سرچشمه‌ی تمام نیرنگ‌های پلید است نسبت داد تا یوسف نسبت به برادرانش احساس دشمنی نکند. فرمود: و بدین‌سان پروردگارت تو را بر می‌گزیند. این انتخاب با آن خواب شگفت آغاز شد؛ زیرا رؤیای صادقه یکی از مقدمات نبوت است. فرمود: و نعمت خود را تمام می‌کند؛ یعنی نبوت و ملک را. هر کس بخواهد در سیر و سلوک الی الله موفق شود در ابتدا باید از ذهن و خیال به شوق و اراده و عزم و فهم حقیقی انتقال یابد تا هم‌چون یوسف دلی مستعد و آماده داشته باشد. چون یوسف مظهر قلب است. او در نهایت حسن و جمال و محبوب پدرش یعقوب بود. یعقوب مظهر عقل است. برادرانش نیز مظهر حواس ظاهری و باطنی چون خشم و شهوت‌اند «فصوص الحکم، فص یوسفیه».

۲. اسباط: نوادگان. فرزند فرزندان، قبایل یهود. طبق آیه‌ی ۱۶۰ سوره‌ی اعراف، همه‌ی آنها فرزندان یعقوب نبی بودند. از ریشه‌ی «سبط»: نوه، نوه‌ی دختری، درخت پر شاخه؛ نزد یهود قبیله‌ای است که هم‌چون شاخه‌های یک درخت‌اند.

خواهید شد. یا مانند آن کاروان نباشید که حکمت یوسفی را به بهایی اندک فروختند. در آن زهد ورزید.^۱ یا هم چون آن زنان که قصد مراودت داشتند؛ و وقتی به خواسته‌شان تن درنداد، او را به زندان افکندند، آن‌گاه از پشیمانان گشتند. زمانی که فرمان خدای سبحان فرا رسد، حق آشکار می‌گردد و باطل ابلیس از میان می‌رود و حقیقت راست جای آن می‌نشیند. همسر عزیز خلوص داشت و کاروان و چاه را باز شناخت.^۲ او فرصت یافت که طلای خالص را محک زند. هنگامی که کاروان بازگشت، بشارت‌دهنده به سوی یعقوب آمدند و پیراهن یوسف را بر او افکندند. دیده‌ی بینادل گشوده شد و کلمه‌ی کامل و انوار حکمت آشکار گردید؛ چشم خفتگان و گوش غافلان باز شد. نادمان پشیمان شدند و گفتند:

۱. یوسف را با بهایی اندک فروختند. آن که یوسف را خرید به همسرش گفت: او را گرامی بدار، شاید به ما سودی برساند. بنابر این زن در این جا مظهر نفس کلی است چون خود را به یوسف یعنی به قلب بخشید. وَ تَكُونُوا فِيهَا مِنَ الْزَاهِدِينَ: زاهدین از زهد و آن دوری قلب از آن چه دست از آن تهی باشد و این که دنیا را رها کند و نگوید من خانه‌ای یا مسجدی ساختم. زاهد به جز وجود حق سببی نیابد و کسی به حقیقت زهد نمی‌رسد، مگر آن که در وی سه خصلت باشد؛ بدون وابستگی به دنیا کار کند و بدون طمع و آرزو سخن بگوید و بدون ریاست‌طلبی مقام و رتبه‌ای به دست آورد. از ابایزید پرسیدند زهد چیست؟ گفت: تنها سه روز زاهد بودم. اولین روز در دنیا و دومین روز در آخرت و سومین روز از هر چیز جز خدا. ندا آمد چه می‌خواهی؟ گفتم: می‌خواهم که نخواهم. چون من مرادم و تو مرید. لذا زهد یعنی ترک هر چه ما سوی الله است «فتوحات مکیه ۳/۳۳».

۲. زلیخا مظهر نفس لؤامه است. چون تلویح در مقام دل با ظهور صفات نفس پدید می‌آید. چنانچه در مقام روح قلب را به سوی خویش می‌کشاند و راه خروج به مقام روح را بر وی می‌بندد. اما یوسف قلب به خواسته‌ی نفس اجابت نکرد و مجذوب اشراقات نور روح گردید. زنان شهر گفتند: زن عزیز مصر عاشق یوسف شد. «شغفها حبه‌ها» یعنی شیفتگی او همچون پرده‌ی نازکی شد که دل را می‌پوشاند. بنابر این عشق عبارت است از افراط در محبت. قرآن آن را دوستی شدید و مفرط نامید. چون عشق نوعی افراط است، خداوند خود را با چنین نامی وصف نکرده است «فتوحات مکیه ۵۸۸/۳».

«تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكَ اللَّهَ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» = به خدا سوگند که او تو را بر ما برتری داد و ما خطاکار بودیم - ۹۱/یوسف. «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» = هر خبری از اخبار رسولان را برایت حکایت می‌کنیم تا تو را قویدل گردانیم و در این کتاب بر تو سخن حق و برای مؤمنان موعظه و اندرز نازل شده است - ۱۲۰/هود.^۱



از آن جا که ملکوتیت القای اخبار از علم لدنی است،^۲ درهای بسته بر من گشوده شد، رازهای درون هویدا گشت؛ پس بوستان‌های رحمت [برگرفته از نور تابان محمد صلی الله علیه و آله وسلم] را؛ به صورت علمی حقیقی و کشفی راستین و بدون حجاب دیدم؛ و درحالی که دست‌هایم را بالا برده بودم، عزم خود را یک‌جا جمع نموده، گفتم: خداوند! این است باغ‌های بهشت تو که جان گرفته و چشمه‌های رحمت که فوران کرده است، نور ملکوت مقام تو درخشیدن گرفت. بارالها، همان‌طور که بوی خوش را برآوردی و خرمی‌اش را نشان دادی، از آن چه نزد توست به اهلش بچشان

۱. داستان پیامبران تنها وقایعی تاریخی پنداشته نمی‌شود که حاوی درسی عبرت‌انگیز برای مردم باشد و برای توصیه خوارق آنان نیازمند توجیه و تفسیر قسمت‌هایی از آن شویم، بلکه داستان صورت مثالی و محسوس وقایع نفسانی است. حقایق داستان در باطن آن نهفته است و صورت ظاهری آن مجازی است. برای فهم آن لازم است که چشم باطن گشوده شود «رمز و داستان‌های رمزی... ص ۱۲۰».

۲. فرمود: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» = در آن جا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود بدو دانش آموخته بودیم - ۶۵/کهف.

و روحی در او بدم و برایش نور آشکار قرار ده، دیدگانش را بگشا تا از خرمی شکوفه‌های لذت ببرد و در بهشت اسرار و انوار به مقامی والا رسد و داخل حریم امن تو شود. اما آن که اهل چنین مقامی نیست و شایسته‌ی برداشتن علم تو نباشد، روزی‌اش را با چیز دیگری جایگزین کن تا راضی و خشنود شود و راهی برایش قرار ده تا وی نیز مشمول رحمت گردد. خداوند! بر هر آن که نسبت به تو گمان نیک داشته باشد رحمت آور؛ تو هر که را دوست بداری می‌بخشی نه برای کردار او؛ و هر که را خواهی رحمت آوری نه از برای علتی. تو اگر خواهی، قادری به حقیرترین و ناچیزترین مخلوق ببخشی و بر او عنایت ورزی. خداوند! سینه‌ها را برای یقین بگشا و وسعت ده، تا گنجایشی تمام داشته باشند؛ دل‌ها را نورانی کن. چنان که او [پیامبرت] را رحمتی برای مؤمنین و امام و راهبر و الگوی رهنمون‌شدگان و ارشاد یافتگان قرار داده‌ای. ما را و آن که دینت را یاری نماید در زمره‌ی نیکان قرار ده و به بالاترین مقام برسان. درود بر تمام پیامبران باد و سپاس خداوندگار هر دو جهان راست.^۱



خداوند شما را در [مقام] قُربِ خود یاری دهد و با رحمتش شما را ببخشد. هرگاه بخواهید دری را بگشایید و پرده‌ای را کنار بزنید و حجابی را کشف نمایید، حق به یاری‌تان بیاید تا خواسته‌هایتان را برآورده سازد.

۱. علم دو گونه است: وهبی و اکتسابی. علم وهبی حد و اندازه ندارد درحالی که علم اکتسابی چنین نیست بلکه به تقوی و عمل صالح فرد بستگی دارد. علم لدنی هم‌چون علوم قرآنی است که به کمی و بسیاری وصف نمی‌شود. خدا به خضر علم لدنی داد. این علم از چهار مقام به دست می‌آید: علم کتابت الهی و علم جمع و تفرقه و علم نور و علم درونی و ذاتی. همه‌ی آنها به تجلی با صفت علمی اشاره دارند «فتوحات مکیه ۷۴/۳ و نیز: رساله غوثیه».

پس سزااست که نسبت به عهد و پیمان خویش وفادار باشید. این امانت الهی که نزد شماست را از هرگونه اشاره‌ی چشمی یا از عیبجویی حفظ کنید؛ مقامش را از دنیاپرست بدعتگذار یا هواپرست یا ترک‌کننده‌ی سنت یا جداشونده از اجماع امت مصون بدارید. آن را به هیچ کس ندهید، مگر به آن که ارزش علم را بداند و درست بدان بنگرد، و دانش آن را با تمام حد و حدود قاطعش و سنت آشکار و باطنش عادلانه بازگو نماید. همانا او از نور پروردگارش بهره‌مند است؛ لذا در برابر غفلت، راست و استوار است و از قدرت فرقان [جداکننده‌ی حق از باطل] برخوردار. لذا میان دانشی که او را به توبه همراه با خشوع و خشیت واداشته است، و سود دنیوی که به او کوری و سنگدلی می‌بخشد، فرق قائل است. چه بسیارند دانش‌آموختگانی که چیزی جز دنیا نمی‌دانند. بر چنین کسی جز سنگدلی و کوری افزون نشود. او برکننده‌ای بیش نیست و از روی رأی و عقیده‌ای محکم سخن نمی‌گوید. تنها می‌شنود و می‌بیند. چنین کسی جز دوری از خدا چیزی نمی‌یابد. علم و فقه غیر از این هاست. آن چه خداوند در هر حال و وجهی خواهان است دانش می‌باشد و گوااهش، خشوع و خشیت است و امرش دلسوزی و رحمت؛ نشانه‌اش سکون و هیبت و بخشش و مهربانی است؛ و ظاهرش گشاده‌رویی با خلق و مدارا با امت. هرکس به این اوصاف متّصف گردید و زبان حالش بر این صفات گواهی داد، وی عصمت آن اوصاف را از آن خود ساخته و حرمتش را بر خود حلال نموده است. پس خداوند او را به طرزی نیکو بهره‌مند می‌سازد و از فتنه‌ی آشکار و نهان مصون می‌دارد، که او نعمت دهنده و کریم است.



گفتار خویش در بیان وجه تسمیه‌ی کتاب و تفهیم معنای آن را به سر می‌رسانم تا خواننده بداند، آیا از اهل آن است یا نه؟ [این بیان] را گشایش خبری و کشف نظری تلقی می‌کنم. این از مواهب اسرار و عطر و بوی منزل انوار است. موجب انگیزش حیات و سرسبز شدن گیاهان و شکفته شدن نور بهشت‌هاست. قصد و روشم، روش مؤلفان و نویسندگان نیست؛ بلکه منظورم از فتح همان گشایش است و هم‌چنین نمایاندن مکان درخشش در هنگام روشنی است.^۱ پس چون با هم قرین گردند، به صورت صفحات و طوماری گسترده درآیند؛ و چون نظم یابند چونان کتابی نوشته شده شوند.^۲ این کتاب در جنس منشأی عبرانی و در اصل نسبتی روحانی دارد.^۳ آن را کتاب «خلع النعلین و اقتباس النور من موضع القدمین» نامیدم. آن را دانشی افراشته قرار دادم و مثال‌ها زدم که اشاراتش قابل فهم باشد و محتوایش مورد تلقین قرار گیرد، تا تیز فهم بداند که به خانه‌ها جز

۱. ابن قسّی از «فتح خبری» و «کشف نظری» یاد می‌کند. به تعبیری منظور در این جا همان کشف ذوقی در دریافت وحی و خبر غیبی است. منظور از کشف نظری و ذوقی (گشایش = فتح)، بینش و بصیرت قلبی است. این نوع فتح نزد ابن قسّی همان درخشش تجلّی است.
۲. فرمود: «وَالطُّورُ. وَكِتَابٌ مَّسْطُورٌ. فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ» = سوگند به طور [به کوهی که خداوند در آن جا با موسی سخن گفت]. سوگند به کتاب نوشته شده، در صفحه‌ای گشاده [تا در دسترس همه باشد] - ۱ تا ۳/طور. یعنی سوگند به تورات و به قرآن و انجیل و به هر کتاب آسمانی دیگر که برای هدایت انسان‌ها در قلب‌ها وحی گردیده است.
۳. یعنی حالتی عبرانی - موسوی دارد که با زبان عربی محمدی بیان شده است. لذا گفت: منشأ اصلی آن روحانی است یعنی از ارواح برتر فرود آمده است. لذا حقیقت آن را روحانی نامید؛ و از حیث تعبیر و بیان، عبرانی به زبان عربی - محمدی و با الفاظ دلنشین و با معانی والا.

از درهایش وارد نشوند.^۱ پس آن که با دو چشم [به تعبیر ابن عربی؛ شرع و عقل با هم] بنگرد، درمی‌یابد که منظور از خلع نعلین چیست! که آن چیزی جز بر کندن دو کفش دنیایی نیست.^۲ می‌باید از جامه‌ی شهوت و هوای نفس مجرّد شود و هم‌چون فقیری نیازمند باشد تا شایسته‌ی دریافت نفعات و عنایات مولای خود گردد و خداوند دست او را بگیرد، یا فتحی [به تعبیر ابن عربی؛ گشایش ذوقی] برایش مهیا سازد، یا به عزّت و کرمش امر و فرمانی صادر کند. کرسی بلندمرتبه و گرانقدر، موضع دو قدم است.^۳ همان نور تابان که جایگاه چگونگی و کجایی را روشن می‌نماید و

۱. فرمود: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أُبوابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» = و از درها، وارد خانه‌ها شوید، و تقوای الهی داشته باشید، شاید رستگار شوید - ۱۸۹/ بقره. این آیه تمثیلی مجازی است. هر انسان عاقلی می‌داند که باید از در وارد خانه شود. این گونه مثال‌ها در قرآن بسیار است و نباید آن را حمل بر لفظ دانست. می‌خواهد بگوید که برای انجام هر کاری، حتی عبادت، باید از راه درست وارد شد.

۲. رفع تعلقات جسمانی و نفسانی و صفاتشان در مقام نور و قدس واجب است، چون این دو حجاب شناخته شده‌ی وجودی هستند؛ و مقام نور و قدس، مقام نور و ارواح است نه مقام جسم و سایه‌ها. هر مقامی جامه و شمایل خاص خود دارد. بالا رفتن از یک مقام به مقامی بالاتر، اقتضا دارد جامه‌ی مقام پایین‌تر برکنده شود تا خلعت مقام بالاتر بپوشد. لذا مورد خطاب در خلع نعلین در آیه‌ی: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى = من همان پروردگار تو هستم؛ پس دو کفش خود را درآور که تو در وادی مقدس طوی هستی - ۱۲/ طه»، منظور روح انسان است که حقیقت آن به نام موسی علیه‌السلام تعبیر شده است.

۳. به تعبیر ابن عباس: «الكرسى موضع القدمين لا يقدر احد قدرة = کرسی، جایگاه دو قدم؛ منزلت (یا: اندازه‌اش) را کسی نمی‌دانند». این جمله توسط ابن ابی شیبہ عیسی در کتاب العرش نقل شده است. اهل شریعت آن را تدبیر و علم و عظمت و سلطنت خداوند که محیط بر عالم است، دانستند. در اصطلاح صوفیه موضع امر و نهی الهی است. نزد ابن عربی، به علم الهی اشاره دارد؛ چرا که کرسی در این‌جا همان علم الهی است. چنان‌چه فرمود: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ = کُرسی او [ظرف تمام جهان هستی، قدرت، علم و احاطه‌ی خدا] آسمان‌ها و زمین را در برگرفته - ۲۵۵/ بقره». بنابر این علم بیان‌کننده‌ی موجودات است، لذا ابن قسّی نیز آن را کنایه از علم الهی می‌داند.

روح را در صورت‌های بالاروندگان می‌پراکند،^۱ زندگی پر رمز و راز از پرده‌های غیب پوشیده است؛ درحالی که در آن جایگاه بلند، ملکوتی بالاتر، جبروتی روشن‌بخش‌تر و تجلیاتی پاک‌تر نیست؛ بلکه هر کشف ملکوتی در آن آینه واضح می‌شود و هر اسم پنهانی از آن چراغ روشن می‌گردد.^۲ این روشنگری‌ها بر حسب آن‌چه حالات حکمت اقتضا می‌کند فراهم شده و خرسندی و رحمت فرود می‌آورد؛ نه بر حسب راه و روش انسانی و نه بر حسب ترتیب نقلی؛ بلکه برحسب تقدیر حکمی و تنزیل ارادی قدری.



چهار بخش این کتاب چراگاه جنبندگان، طبیعت پر تکاپوی زنبوران و جمع آوری عسل از کندوهاست. نخست آن - که از همه‌ی بخش‌ها بلندتر است - ملکوتیت نامیده شده است، دوم آن - که از سایر بخش‌ها کوتاه‌تر است - دارای جنس بهشتی [فردوسیت] است. سوم آن دارای فراخی و خرمی محمدی است و آن را دو بخش است: یکی از آن‌ها «پژواک آوای جرس» است و دیگری «بساط انس و آرامش جان». به خاطر تبرک جستن

۱. فرمود: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا = آیا کسی که [در جهل همچون] مرده‌ی بی‌جان بود سپس او را زنده کردیم و برایش نوری [چون آیات وحی که سر منشأ ایمان و هدایت است] قرار دادیم تا در میان مردم راه خود را بیابد، با آن کسی که نتواند از ظلمات بیرون آید و رهنمون شود همانند است؟ - ۱۲۲/انعام». بنابر این علم الهی را حیات و نور نامید که مردگان را با آن حیات تازه می‌بخشد.

۲. گفت: تمام کشف‌های ملکوتی در آینه‌ی علم الهی منعکس می‌شوند و هر اسم پوشیده، با آن چراغ نورانی و ملکوتی روشن و آشکار می‌گردد. بنابر این آینه نیز به علم الهی که همان نور است، اشاره دارد. منظور از چراغ، زندگی روشن اما پوشیده است.

به پیامبر آن را در آغاز کتاب آوردم تا بر شمار بیافزاید و کلیدی برای گشودن سِر باشد. بخش چهارم بخش رحمانیت است و دربرگیرنده ی شرح‌ها و فصل‌های خاص خود می‌باشد. به گونه‌ای که فرقی بین لا اله الا الله محمد رسول الله، در تمام عوالم نیست. بخش چهارم را نیز رحمانیت قدسی نامیدم و آن را به عنوان انتهای صحیفه‌ها و اخبار در پایان کتاب آوردم.^۱ آن چه از آن نور معنوی و روحانی و وجود سریان با ایماء و اشاره و با بیان تمثیلی می‌آوریم، از نور الهی است که خداوند آن را به هر کس بخواهد می‌افکند. همان‌طور که روح را با فرمان خود بر بندگان می‌افکند؛ که او هر چه بخواهد می‌کند.^۲ او ما را این گونه می‌آزماید؛ هر چند مسئول است تا ما را در بلاها و صحنه‌ی فتنه‌ها مصون بدارد. ما نیز از او می‌خواهیم تا به رحمت خودش، پایمان را از لغزش‌ها حفظ کند و ما را از گمراهی در گفتار و کردار مصون بدارد؛ آمین.

۱. در پایان این مقدمه، ابن قسّی کتاب خود را به چند بخش یعنی ملکوتیات، فردوسیات و محمدیات و رحمانیات تقسیم می‌کند.

۲. فرمود: «يُلْقِي الرُّوحُ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ = روح را به هر یک از بندگان که بخواهد می‌فرستد - ۱۵/غافر». ابن قسّی، اسماء را فرود آمده بر بندگان می‌داند، آنها را رسولان خدا می‌خواند؛ نور در روح و سِر در منزلت امر است و این اسماء هم‌چنان که ابن قسّی در لابه لای کتابش بدان اشاره می‌کند - دارای درجات متفاوتی هستند؛ برخی بر دیگری برتری دارند و بر حسب استعداد و قابلیت هر کسی داده می‌شود. حقایق آنها در ما پخش شده‌اند؛ لذا خَلْق و خوی آنها را می‌گیریم. اگر تناسبی بین ما و آنها نبود، هرگز خَلْق و خوی آنها را نمی‌گرفتیم.